

	جمعیت آهو از ۱۵۰۰ راس به ۳۰۰ راس کاهش یافته است مژگان جمشیدی		چرا نیاز به دیده شدن داریم حسن متفاوت بودن دکتر امان‌الله قرایی‌مقدم		نوبت زبان‌های دیگر رسیده زبان سوم تارا ذکایی		گفت‌وگو با مهلا زمانی لباسی با بیست متر پارچه و ... علی عباسی	
---	---	---	--	--	--	---	---	--

تعمین نی‌پور

به تماشای آثار «کلاوس اولدنبرگ»

نر هبینی برای شادی‌های کوچک

۸۱ساله است و از هنرمندانی که پاپ‌آرت را به عنوان اصلی‌ترین رسانه برای ارتباطش با مخاطب برگزیده است. کلاوس اولدنبرگ سوئدی، مجسمه‌سازی می‌کند و چیدمان‌هایش هم از بنام‌ترین موزه‌های هنر معاصر سراسر جهان سر درآورده‌اند. این هنرمند سوئدی فارغ‌التحصیل رشته مجسمه‌سازی از دانشگاه بیل است و معمولاً بین شهرهای شیکاگو و نیویورک رفت و آمد می‌کند. البته او سابقه خبرنگاری برای خبرگزاری ششپر شیکاگو را هم در پرونده‌اش دارد. او در سال ۱۹۵۶ به نیویورک رفت و در پی آشنایی‌اش با گروهی از هنرمندان جوان از جمله جیم داین، رد گرومز و آلن کاپروف و شرکت در پروژه پرفورمنس آنها به نام «رخداده‌ها» دیگر از جنبش پاپ‌آرت جدا نشد. این دگرگونی عمیق که آن سال‌ها در حال تغییر دادن کلی چهره اکسپرسیونیسم انتزاعی بود، آنچنان تأثیری بر اولدنبرگ گذاشت که او هنوز و پس از گذشت بیش از نیم‌قرن، آن را یکی از تکان‌دهنده‌ترین تجربیات و رویارویی‌های زندگی‌اش می‌داند.

رنگ‌های درخشان و اندازه‌های بسیار بزرگ. اینها اولین ویژگی‌هایی است که آثار اولدنبرگ را از سایر هنرمندان پاپ‌آرت جدا می‌کند. او در میانه دهه ۱۹۶۰ میلادی، فعالیت‌هایش را به طور عمده به «رخداد»هایی اختصاص داده بود که فرم دیگری از هنرهای نمایشی بودند و پرفورمنس‌آرت نامیده می‌شدند. اولدنبرگ آثارش را «تئاتر ری‌گان» نامیده بود و آنها را معمولاً در خیابان‌ها و محله‌های فقیرنشین شهر نیویورک اجرا می‌کرد. آثار او به خاطر تمام تضادی که با هنر پذیرفته‌شده آن سال‌ها داشت، خیلی زود به چشم آمد و توجه همه را به خود جلب کرد. برخلاف بسیاری از هنرمندان این جنبش که خیلی زود به شهرت‌های یک‌شبه رسیدند و بعدها صدایشان در میان هیاهوی تازه‌واردان جوان به خاموشی گرایید، اولدنبرگ رهروی بود که آهسته رفتن را برای رسیدن به هدف برگزید. او اول جایگاهش را به عنوان هنرمند خلاق که از تقلید خود بیزار است، مستحکم کرد و بعد از آن بود که به شهرتی همیشگی و محبوبیتی ماندگار رسید. او در نهمین دهه از حیاتش همچنان کار می‌کند، مجسمه می‌سازد و نمایشگاه برگزار می‌کند.

اولدنبرگ علاوه بر مجسمه‌سازی و چیدمان، عکاسی و طراحی هم می‌کند، اما این مجسمه‌های غول‌پیکرش است که با ذکر نام او در ذهن‌ها جرقه می‌زنند. او ساده‌ترین اشیا و حجم‌های زندگی روزمره را می‌گیرد و مجسمه‌هایی عظیم تحول‌یل‌مان می‌دهد که رنگ و لعاب‌شان ناخودآگاه چشم را می‌گیرد. آثار او چنان با پیچیدگی‌های جهان امروز در تضادند که ندیدن‌شان تقریباً ناممکن است. او معمولاً برای مجسمه‌هایش سراغ ابزار مکانیکی و پیچیده انسانی نمی‌رود؛ بستنی و گیل‌اس و بطری را انتخاب می‌کند. انگار این هنرمند سوئدی که خود از سردرگمی انسان امروزی در عذاب است، می‌خواهد هنر لذت بردن از شادی‌ها و لذت‌های کوچک را دوباره به انسان بیاموزد. هر کودکی بستنی خوردن و پارک رفتن و دویدن را دوست دارد و از آن لذت می‌برد، اما وقتی بزرگ می‌شود و به دنیای بزرگ‌ترها قدم می‌گذارد، این ابتدایی‌ترین تفریحات را از یاد می‌برد و درگیر گرفتاری‌های بزرگ‌تر می‌شود. اولدنبرگ با آن بستنی قیفی وارونه‌اش که روی سقف ساختمان یک مرکز تجاری در کلن نصب شده، شاید می‌خواهد به یاد رهگذران بیاورد که برای شاد بودن، نباید میلیون باشند، کافی است از خوشی‌های کوچک، بیشتر لذت ببرند. در سال‌های اخیر، اولدنبرگ بیشتر آثارش را با همکاری همسرش ون بروگن ساخته است. این تیم هنری با کمک هم موفقیت‌های بسیاری به دست آوردند و آثار بسیاری



خلق کردند که شاید مشهورترین این آثار، بل قاشق و گیل‌اس باشد که در پارک مجسمه مینه‌سوتا نصب شده است. این مجسمه بزرگ که خیلی زود به نماد این ایالت تبدیل شد، در میان استخر کوچکی در وسط پارک قرار دارد و از جنس فولاد و پلاستیک است. از میان دیگر آثار مشترک این زوج هنرمند می‌توان به «بطری یادداشت‌ها»، «گیره لباس»، «پاک‌کن ماشین تایپ» و «چتر کرزروته» اشاره کرد. تمام این آثار در شهرهای مختلف اروپا و در مکان‌های عمومی نصب شده‌اند که هر روز، هزاران رهگذر از کنارشان عبور می‌کنند و از این طریق، آنها را به بخشی از فرهنگ خود تبدیل می‌کنند، و این یعنی دقیقاً آنچه خالقان آثار آرزویش را داشتند. ون بروگن روز دهم ژانویه سال ۲۰۰۹ بر اثر سرطان درگذشت.

در طول سال‌های فعالیتش، اولدنبرگ قدرت تخیل را برای دگرگون کردن محیط زندگی روزمره نشان داده است. او که از اشیا معمولی و موتیف‌های تکراری زندگی روزمره الهام می‌گیرد، آثاری در اندازه‌های حیرت‌انگیز ساخته و آنها را با رسانه‌های خاص خودش در اختیار مخاطب قرار داده است. او مردم را با هوشمندی به فکر واداشت، شک‌شان را برانگیخته و در نهایت، آنها را به خنده انداخته است. رویکرد اولدنبرگ به پاپ‌آرت با هنرمندانی مانند آندی وارهل و روی لیختنشتاین متفاوت است، خصوصاً از آن جهت که او بیشتر تحت تأثیر جنبش‌های قدیمی‌تری از قبیل دادا و سوررئالیسم است. اولدنبرگ همچنان از اشیا و سوژه‌های پیش پاافتاده و آشنا استفاده می‌کند تا از این طریق به زیر سطوح رویی آنها برسد و «واقعیت‌هایی موازی» با جهان اطراف را پیش چشم بیننده زنده کند. او هویت‌های متعدد یک فرم را با تغییراتی در جنس، اندازه، رنگ و چینش فیزیکی به تصویر می‌کشد.

دگرگونی یا حرکت از یک فرم به فرم دیگر، کلیدی‌ترین عنصر در آثار اولدنبرگ است. او عاشق این است که یک جسم سخت با ابعاد مشخصاً هندسی را به چیزی بی‌حجم و نرم و انعطاف‌پذیر تبدیل کند. اولین مجسمه‌های منعطفش که شکل‌هایی مانند توالت، پنکه، بادبز و دیگر وسایل خانه داشتند، از جنس پارچه بوم نقاشی است که به هم دوخته شده و درون‌شان پر شده بود. تأثیر پیش‌بینی‌نشده جاذبه زمین روی این آثار در طول زمان، فرم‌شان را به کلی تغییر داد و هنرمند را به هدف اصلی‌اش رساند؛ نشان دادن ضعف و آسیب‌پذیری این وسایل که استعاره‌ای از حیات بشری است. بنابراین، هنر اولدنبرگ انتظارات را نه‌تنها از طریق دگرگونی اشیا که با جان‌بخشی به بی‌جانان، غافلگیر می‌کند. یکی دیگر از شواهد این دلمشغولی هنرمند دست بردن او در اندازه‌های آثارش است. مانند بسیاری از هنرمندان دوران مدرن ما، کلاوس اولدنبرگ برای گسترده کردن مرزهای تعریفی هنر بسیار کوشیده است. او برای این منظور، مفروضات سنتی را به چالش کشیده و به بزرگنمایی محدودیت‌های آنها پرداخته است. آیا ما در این نکته که شوخ‌طبعی، نقشی حیاتی و تعیین‌کننده در هنر بازی می‌کند، موافقیم؟ آثار او به میدان‌های شهری تعلق دارند یا موزه‌های هنرهای مدرن؟ آیا او با وارد کردن اشیا انسانی به هنر میرایی، آنها را در حد میز و تخت و پنجره «فادی» کرده یا هنر را به رسالت اولیه‌اش که متعالی کردن روح بشری است نزدیک‌تر می‌کند؟ چگونه دستکاری‌های هوشمندانه هنرمند در اشیا ی زندگی روزمره، درک ما را از آنها و در نتیجه از خود حیات، «دگرگون» کرده است؟ آیا اساساً پیچیده کردن دنیای هنرمندی که همه چیز را آسان می‌گیرد، منطقی است؟ هر کدام از این پرسش‌ها نشان می‌دهد هنر برای برانگیختن اندیشه انسان، حتماً نباید آنقدر پیچیده باشد که جز هنرمند خالقش هیچ کسی آن را درک نکند. اولدنبرگ اندازه اشیا را تغییر می‌دهد و از این طریق، تصویری شفاف از آن اشیا در ذهن بیننده حک می‌کند. از این بعد، بیننده دیگر از کنار یک بستنی قیفی به سادگی نمی‌گذرد، آن را به خاطر می‌سپارد و به آن شـیء که می‌تواند نمادی از زندگی انسان باشد، با دقت و احترام بیشتری می‌نگرد.



بل قاشق و گیل‌اس ۱۹۸۸-۱۹۸۵



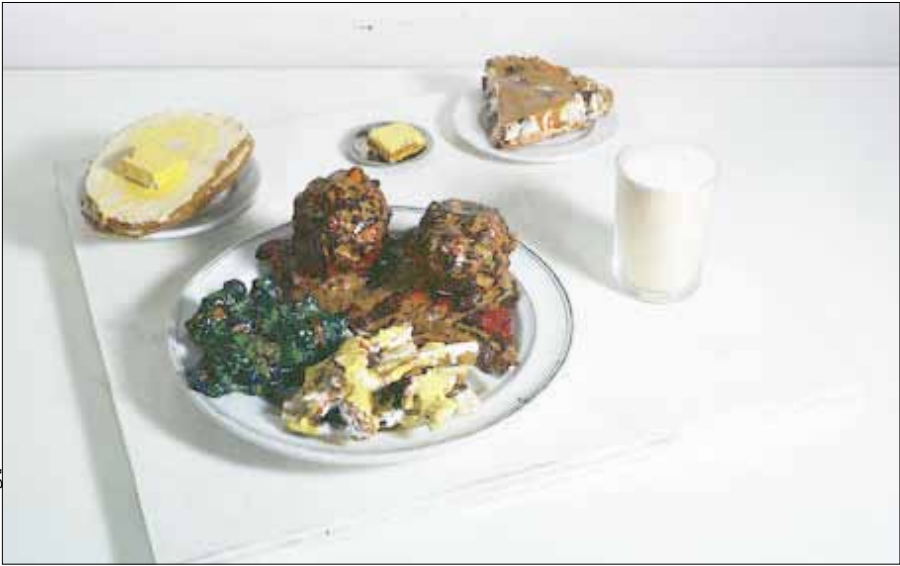
لورین ۱۹۹۱-۱۹۹۰



سجاق رویایی ۱۹۹۹-۱۹۹۶



جعبه ۱۹۶۳-۱۹۶۲



سبزی غذا ۱۹۶۳-۱۹۶۲



بستنی قلبی- وارونه ۱۹۶۳-۱۹۶۲



کشتی قاشق ۲- ۱۹۸۶-۱۹۸۵